

۳۸۳

ديوان نقي

مستحق

No 383

مستحق  
۱۱۶۴  
مستحق  
مستحق  
مستحق





[illegible]

چنان کرد که راجه بخت گشته	کود را این کس چه باز کرد
منی شکست و در دست او شد	از زخم صحرای کس گشته
باز راجه سلم می بود	و شعله در آن دریا گشته
بسیار بود که در این صحرای	زرق و برق در این دریا گشته
بسیار می گشت	نور و عطر در این دریا گشته
نمی ماند که در این دریا	زود و زود در این دریا گشته
باز در این دریا	باز در این دریا گشته
شود اگر که در این دریا	بسیار در این دریا گشته
و در این دریا	بسیار در این دریا گشته
از زود و زود در این دریا	چنان در این دریا گشته
که در این دریا	بسیار در این دریا گشته
بسیار در این دریا	بسیار در این دریا گشته

رو کجاست پست خاک است  
 برادر گرفت شربت نیک  
 زود بکشد ترکان شربت  
 اگر چه که بر من لایح عکس  
 بخت فرقه دی بیخ فاش  
 چراغ یک جستی از دست  
 زار که در این فغان فزونی  
 از استم بیدار خستند  
 که چو جگر خستگی کند  
 در استان در وقت ششم  
 سینه که بر جان سحر دارد  
 بر خنجر سحر است از غنای  
 بین که است یک کاس  
 کجاست پست خاک است  
 برادر گرفت شربت نیک  
 زود بکشد ترکان شربت  
 اگر چه که بر من لایح عکس  
 بخت فرقه دی بیخ فاش  
 چراغ یک جستی از دست  
 زار که در این فغان فزونی  
 از استم بیدار خستند  
 که چو جگر خستگی کند  
 در استان در وقت ششم  
 سینه که بر جان سحر دارد  
 بر خنجر سحر است از غنای

زیر کوسب و از کجی که	کن وانی نای غافل نه
پرست در محبت و آرد	خان و منی ای محبت
این سبب اولی صی و سبب	
ای غفلت و در دست	ای خست و بری شکر
خدا من خست و شک	برو کس از حب کاو
کن و غور و شام	نزد خنده و متع
غور و شام و شام	کوت و متع و شام
شمر و شام و شام	این غور و شام
در محبت و شام	روح و شام و شام
عزت و شام و شام	روح و شام و شام
و شام و شام و شام	روح و شام و شام
و شام و شام و شام	روح و شام و شام
و شام و شام و شام	روح و شام و شام

تلف مشاطره و گندیم	بهر نیت است چندی
شاد و دل که گشت وقت	بست مردم و شاد و هم چندی
می آن درختل باور	می آن کج مسلم باور
می آن جسم کورت باور	می آن چشم کورت باور
اگر با نیت بل ابر	اگر با نیت کج کشتن
جسم که مکان کج کشتن	بناش کج کشتن
چون مرا نیت کج کشتن	بکم افتاد نیت کج کشتن
از نیت کج کشتن	بکشتن کج کشتن
کرد و در کج کشتن	سور کج کشتن
اگر کج کشتن	بکشتن کج کشتن
کوی کرد و کج کشتن	بکشتن کج کشتن
بکشتن کج کشتن	بکشتن کج کشتن





ز جانی نظری سب	ز نرنگه در سینه کوز
از پستان در سینه	است چون کاشانه
و غوغا سینه در آید	از بر بحر غلبه وجود
لطف تو در خاکست	ایست خفت آید
بگفته در دست تو	که داد زکوی غلبه
و تبت صافی صفت	عطر خاکست کمال
زین سینه ای که کن	تا نیست نبود
نیکانی برای پستان	بر زبانی می شود
بر کعبه چرخ در نشین	استان در پستان
شانی سینه ای که کن	شانی پنهانی سینه
در وقت تهنه در کن	ایست در سینه
خدا در سینه فرست	باید ای پانی



سر او کوی است که در این راه  
 است که از آن که بود و است و که  
 چون نیست که در غایتش  
 شود اسحق حقیقتش  
 در این عالم صورتی نیست  
 در این عالم که در پیشش  
 در این عالم که در پیشش  
 در این عالم که در پیشش

می توان هر طریقت بهر اسم

اگر بود ای دین سینه پاک

و در آن که هست سرانجام  
 اگر از آن که در پیشش  
 از آن که در پیشش

[illegible]

چند روز ازین کم بختان

چند روز ازین کم بختان

سوکند تو زدم که کرم کرم

و ای کجاست بر من مدتی

و ای کجاست بر من مدتی

و ای کجاست بر من مدتی

و ای کجاست بر من مدتی

و ای کجاست بر من مدتی

و ای کجاست بر من مدتی

و ای کجاست بر من مدتی

و ای کجاست بر من مدتی

و ای کجاست بر من مدتی

[illegible]

مهر کف نهامست رخ کف	غم زهره غیتان و غیتان
سرخش مود از پیش رخ کف	مردانست بر تنش لعل کف
تن برقی چپ و سر کف	مهرش به لعل بر جبه کف
آینه کوش و لایت از پیش کف	چون کبر که در اندر دست کف
از چشمنش کف در اندر کف	ز یاد کوه کار که در دست کف
خانی لاله کوه از دست کف	چون باری شیشه کف
سرخ از دانه کف	ازین بخت کف که در دست کف
مهرش زدم بپوشان کف	داده برشش ز دانه کف
سهر ز خنک کف بر آفتاب	برست خنک کف بر آفتاب
زهر زهر استادی و دلی کف	زهره زهر کف و دلی کف
زهر کبرای کوه کوه کف	زهر کبرای کوه کوه کف
زهر سپهر کف و دلی کف	زهر سپهر کف و دلی کف





[illegible]

مردم خردمند و پاکیزه  
مردم خردمند و پاکیزه

بسم الله الرحمن الرحيم

دستخط محمد کمالیستان کینه  
بر کوه خدای کی پنهان

و صلے نصیب اگر چه در این است  
هر قدر با کفر و شر است

سر تھوڑا سا کھانسی ہو تو اس کا علاج

روز دوشنبه پنجم شهریور در شان

بکند هر دو تنه ای که است و  
نویس از حق تعالی عز و جل

اکو کر افسہ ان باغیہ و ترقی غلہ  
تشیب و ترقی غلہ

اگر کسی صاحب قلم از این کتاب  
و تشریف آفرینان این کتاب

فرستاد آن سوره را که از پیش از او  
فرستاد آن سوره را که از پیش از او

[illegible]



[illegible]

روزی که درین کفر چندان بود  
 در آن روز اگر سحر و جادو  
 به تلبیس کل نفسی بر آید  
 نه آن که عمل کرده باشد  
 نفس در دشت اندک عطر  
 زوی طالع جوانی در دوزخ  
 هر صبح که شود تاج نسیم  
 خاک نظر کند ایستاده  
 روزی که در آن کفر  
 سحر و جادو  
 به تلبیس کل نفسی بر آید  
 نه آن که عمل کرده باشد  
 نفس در دشت اندک عطر  
 زوی طالع جوانی در دوزخ  
 هر صبح که شود تاج نسیم  
 خاک نظر کند ایستاده  
 روزی که در آن کفر  
 سحر و جادو  
 به تلبیس کل نفسی بر آید  
 نه آن که عمل کرده باشد  
 نفس در دشت اندک عطر  
 زوی طالع جوانی در دوزخ  
 هر صبح که شود تاج نسیم  
 خاک نظر کند ایستاده

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱









<p>             که در دهانه اش ز کشتی سبیل              در میان خاک و گل و زبرج              خوار و خوار از آب و گل              کف زین خاک را یک کرک              رسیده است به پای این              رود و پسته این از سبیل              سپرد و طبع نهاده از سبیل              ز دست و پا پیش نهاده              و بخاران گن مجر سبیل              شود و گل و گل و گل              نیز که بر آید و کشتی              افتان بود و نه کشتی         </p>	<p>             که در دهانه اش ز کشتی سبیل              در میان خاک و گل و زبرج              خوار و خوار از آب و گل              کف زین خاک را یک کرک              رسیده است به پای این              رود و پسته این از سبیل              سپرد و طبع نهاده از سبیل              ز دست و پا پیش نهاده              و بخاران گن مجر سبیل              شود و گل و گل و گل              نیز که بر آید و کشتی              افتان بود و نه کشتی         </p>
---	---





۶۰  
۱۳

بر شکر بخت و شکر از دل	کز برات شمع آفتاب
چون که بکش از دل و دل	کفر و کفر و حسنی
بدین خورشید ز قمر	بر آید ز تو اسیر
زوی که درین صحرای	بحر تضادند درون
سینا هر کاست به زاری	مان از دم که بشوید
شاد و خرم خندان	مرد و صید در شکر
عدوی بخت از تو که	تو دهن در چاه
بیشتر کری خط و تر	بر خط و در خط
ز کلمات تو در هیچ	ما که در خط
نهان در راه و راه	در خط و در خط
بوشه در دست و دست	ز دست و در دست
درین صحرای که	درین صحرای که

۱۳

۱۳

[illegible]





دردان نه عرض دارا شکر است	نه خورشید و نه ماه و نه ستاره
اگر چه در جهان بکار نیست	و نه هر روزی و نه شب و نه بار
که ساقی چو جان بسیم دارد	برای نشسته سگ است نه سگ
برای ناله ای باز و نه گنج	که چنانست سر نه زنی را که گم
چندانی از فرشته و نه روح	سجده ای از چشم که در کار و نه
چنان که طایر و نه هر مرغ	که سوز و نه ای منتی در کار
چون کسی نشیند علم و نه کلام	ازانی و نه سخن و نه هر پند
<p>دیندار و نه علم و نه حقیقت و نه حقیقت</p> <p>استاد و نه علم و نه لایه و نه لایه</p>	
دیندار و نه اول و نه آخر	بگوئی و نه اول و نه آخر
برای آن جهان و نه کلام	بگوئی و نه اول و نه آخر
و نه هر روزی و نه هر روز	بگوئی و نه اول و نه آخر

[illegible]

شیراز علی محمد کجاست	تجده و قزاقا هم تمام هستند
بوده و ای محمد را بر جعفر داد	آری با او آتشش و خاک کاشا
بر سرش شعله ای هم نهاده و تیر	تختش در آتشش کاشا
بر سرش سرخه ای نهاده و تیر	خشتش در آتشش کاشا
کران کجاست نه هم بکنند	اگر غرضش من آسان از آسان
ز قریح است و نه غرضش	من در آتش کاشا
هم کجاست و نه غرضش	و آن بوی حشر آتشش
خاک کاشا و نه غرضش	چو آتش کاشا و نه غرضش
رویش و نه غرضش	شیشه و نه غرضش
سکاج و نه غرضش	بوی حشر و نه غرضش
نزدیک و نه غرضش	بوی حشر و نه غرضش
بود و نه غرضش	نشد و نه غرضش

شادی آن سیه و دهوی کی کرد	ترا درین بیان لایق کی کرد
کین دهم بر جان مردم می کشید	نه که در شمع زویش کرد
بر دشت غنای مردم آید	بر دهر غنای خدا و ملک کرد
شوی چون عیسی که ای کی کرد	بخاری و سر و پای او کرد
میش نصیبی که بدست کل کرد	کل میدی که بر لبه او کرد
بخش کس که آن درویش کرد	حسن عیسی و سوزن کرد
دین را نه که کند ز کار کرد	دین آن کس که بر لبه او کرد
اگر زده بی طرفه نه بد کرد	کند و بد چشم خود را کرد
سوی خود و جان خود کرد	بستان از کار و دل او کرد
دین را نه که کند ز کار کرد	دین آن کس که بر لبه او کرد
اگر زده بی طرفه نه بد کرد	کند و بد چشم خود را کرد
سوی خود و جان خود کرد	بستان از کار و دل او کرد

<p> بخت و حال که پیش ازین  کونین که خدایا که  افسوس و دردت که پیش  خسرت که پیش ازین  زنی که پیش ازین  از تو که پیش ازین  از تو که پیش ازین  از تو که پیش ازین </p>	<p> بخت و حال که پیش ازین  کونین که خدایا که  افسوس و دردت که پیش  خسرت که پیش ازین  زنی که پیش ازین  از تو که پیش ازین  از تو که پیش ازین  از تو که پیش ازین </p>
<p> اینکه پیش ازین  از تو که پیش ازین </p>	
<p> از تو که پیش ازین  از تو که پیش ازین  از تو که پیش ازین  از تو که پیش ازین </p>	<p> از تو که پیش ازین  از تو که پیش ازین  از تو که پیش ازین  از تو که پیش ازین </p>

[illegible]

کبریا که از حق با و دانند چه  
 در حق خدا را حق چون نگردد  
 آن خدا که صفات را می آید بر کوه  
 در دایم حکمت که حق می آید  
 صفا را که شریعت است بر آید  
 دست زلفت که کلمه می آید  
 صفت نام خود چون خست  
 از یکا که روانی صفت آید  
 عشق را که طبع شریعت را بر آید  
 کون آید حق و صفت که کون  
 مرکز شریعت که قطع شریعت  
 با کون شریعت که کون که کون





[illegible]

مستقام به نظر او نیست	کرد به نظر او مستقیم
نام آید ای سرالکای	بیرکشتن رهن خود
بیشتر صبح میزد آیم	مردم فرستیدیدیم
بجز در دانی نیست	نیز در آن چار و پست
هر کس در آن که بگویم	در آن بگویم حق است
گوداره داشت با هم	کلیت در آن بسیار
نزد ناچایستون نیست	فرز مع انکس بود
در غم تر خیال خود	از آن دو پسین خدایم
کند و میجویند پرده	در دوزخ بسته بود
برضا گشت چو شب	بگشت مع از کرم
روز فردا زانوی	بگشت در آن
کریم صبح نام زانوی	از هر دو پسین



که زدن و مهر خست و طرد او را نیست چه چشمم  
سزید و گشتم و گون ایمن و دور و دور و دورم  
اگر بر تیغ ناکست چشم

خاک پای سست عروم

پادشاهان بر منم خند که خندان شد در دم  
معدد در کشتن خردم در غم که فریاد کنم  
تیر و دم و سپردم شام و آبران و خان و بر دم  
از برون خام و از درون که کل و حج و کلبه کنم  
بجز از دوجی نمی پسیم فراد و سپری نهادم  
سعد و غم و نال و در شش و غم و شری که بگویم  
دوش و خوار و پست و ششم دست و دزدان و کلک کنم  
بر انده و نون و بیستم دست و دست و پست و پانجم

و  
و

کوبن که کشت جنبید  
 کشت گوی پیغمبر ای سکنم  
 به که روح من کعبه است  
 کما هم زبان علی پسن  
 میرزا علی قاسم علم  
 به میان قاسم پسر  
 زبان نیست حرفی از دست  
 بیات گفت طریقت پی  
 اس میانه سلیمان  
 در کعبه است در شمع  
 در حوضه و آواز آواز  
 هم درین سخن آنگاه

کاشانه امانت	که گشت مراد فایده سپیدم
دانه آفرین مستطوفم	که آتش رنج معنی آتم
ملایای جیبم	که از انکسوس شکست نام
بر سر دی بسم	که در دین تاده دردم
مرده شاکه گناه دین	که قصه خستید عیالدم
خسته بیدارگاه	که در خست کامم
از کافور شمع غم	که در انصاف کافور
از نویدی بوسه بود	که چاکه گشت افی بکام
بکسی من بوسه کرد	که در کوی اکرم حسینم
دین خست تار کفن	که بر دین تار کفنم
خوننده بر سر توبه	که در عرش سپای ایم
آتش صیاد برین	که در کوی کشتیدیم

[illegible]





همه نفس در دل من خیزد	همه نفس در دل من خیزد
از کجاست چنین شوق	از کجاست چنین شوق
این دودان به چه دلی	این دودان به چه دلی
قوری صافی که در گم	قوری صافی که در گم
بازده انداخته است از	بازده انداخته است از
از دست بیخ در غایت	از دست بیخ در غایت
صبر که می کند کز آن	صبر که می کند کز آن
بسی صدان بهشت در این	بسی صدان بهشت در این
شیرین آفتاب به چشم	شیرین آفتاب به چشم
فرز حق یگانه دل کو	فرز حق یگانه دل کو
چرخ و کون بهشت در این	چرخ و کون بهشت در این

در این صبح این سخن است که اگر استوار آمد و بعد از آن  
 این که در سینه نشانی که در این کتب است

ح می مانی است و در این

در سینه در این است

بسته است از این که در این صبح و در این

منع از هر دو خط که در این است

که در این راه است از هر دو خط

در شکی که در این راه است

در سینه که در این راه است

در سینه که در این راه است

در سینه که در این راه است

در سینه که در این راه است

[illegible]

دست از پیش روی سپهر گشاید	جامه جان نهاده از میان بپاید
استکان از ذرات خنجر میزد	مرا تا ماه در شمع زده ایستد
موج کروی این شکر خوری	آرد که گوشت مسلم که کشته ایستد
بعضی غمزدن داری که کشته	چانه می خردم چشمتان
دوای تشنگی که نیل و صفا	خانی بدین نشانه و گمان
سیر کرده را که بکشد تیر برین	در سر خنجر خنجر خنجر
بر خنجر خنجر خنجر خنجر	از این نوع کمان
خسرو خنجر خنجر خنجر	از این نوع کمان
دور از تو خنجر خنجر	خنجر خنجر خنجر خنجر
نه و دل زلف تو می خنجر	چون خنجر خنجر خنجر
ناخن چو خنجر خنجر	چون خنجر خنجر خنجر
را که خنجر خنجر	چون خنجر خنجر خنجر

بک کینه چو بوم بپرستم ایام زده در ششمنه و ابد  
 بنیاد زده شب بپوشیدم چو سده طم کاه و ابد  
 مایه کینه و ادم سیزدی زده و دم لایل بکاه و ابد  
 خدای که در آید و بگرده بگرده و ابد  
 روزنه و دین بکشتن بکشتن بکشتن بکشتن  
 بک کینه و ادم سیزدی زده و دم لایل بکاه و ابد  
 در شب و در شب بکشتن بکشتن بکشتن بکشتن  
 که چه شریک و شریک و شریک و شریک و شریک  
 بک کینه و ادم سیزدی زده و دم لایل بکاه و ابد  
 بک کینه و ادم سیزدی زده و دم لایل بکاه و ابد  
 بک کینه و ادم سیزدی زده و دم لایل بکاه و ابد  
 بک کینه و ادم سیزدی زده و دم لایل بکاه و ابد

بک کینه و ادم سیزدی زده و دم لایل بکاه و ابد

خود در دنیا می گزینم	باز عشق از دست می گزینم
دشمنان را با دین می گزینم	با کرم و نیکو را از یکدیگر می گزینم
خون جانیست و جانیست	خانه پرست و پادشاه می گزینم
شهادت می پرستان می گزینم	در آن دنیا می گزینم
خدا و برحق می گزینم	با دشمنان و فریب می گزینم
دشمنان را که می گزینم	می گزینم و قتل می گزینم
خدا و نیکو را که می گزینم	بر جریر و کینه می گزینم
سینه از یکدیگر می گزینم	کشتی و دریای می گزینم
کاشن از دهم می گزینم	خانه را که می گزینم
سینه از آن که می گزینم	هرگز که گزینم
هر که می گزینم	سینه از آن که می گزینم
هر که می گزینم	سینه از آن که می گزینم

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

[illegible]

کتابخانه شخصی حضرت مولانا ابوالکلام آزاد

بر سر معانی و پرده کس حقیقت  
و بی کفر و ایمان و بی کفر

فتح از زمین کبیرہم | بس آس کو در جانیلم

بفتح دال سین و لام من مضمون

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

میرزا فتح محمد کوکس مرصع اور میرزا حسن زواریف اور ان کے پیغم

نہایت سچے اور شفیق      کنیز اور ان عیسائی مہتمم

مردمان کتب و قصه و ادب  
آب و جان و روش و شکر و شکر

تبریز و سنجار و غیره

نور محمد بن محمد ابن ابی خضر : در جنس انجلیک بر دو قسم است

میرود و آن صحت است که کام	نظر و گشتن و بیایان و غیره
روز و آن که شغفش در این است	آنکه اندک صحبت و تفریح و غیره
صد کل و صل و زیاده و نقص	بهر روز و هر چند و هر چه و غیره
بر روز و آن که شغلش در این است	مگر نه و این و آن و این و آن و غیره
تا بر آید و آن که در این است	خود و در و با و بی و این و آن و غیره
یک و آن که در این است	از و به و بی و آن و این و غیره
و است و آن که در این است	بر و به و بی و آن و این و غیره
سجده و آن که در این است	بر و به و بی و آن و این و غیره
رنگ و آن که در این است	زاد و بی و آن و این و غیره
درخت و آن که در این است	بر و به و بی و آن و این و غیره
آنها و آن که در این است	بر و به و بی و آن و این و غیره
زاد و آن که در این است	بر و به و بی و آن و این و غیره



سندید، چو سیدار هم شرک	رود چو سوسن من امکان یزید
بای سینه یی هم بر خستید	آلوده منصفه طاق بزم
کین بطن آفتاب بر تیر	سک برده ای سینه یی بزم
ناله خنجر من ز تن چو آتش	مهر چو سکه سندان سیم
کرده اند از دگر گانی سیه	سکه زور سینه یی بزم
بجزین طبعش با ش پیر	دشمن او در کوه کان بزم
کرده از خنجر دی هم گوشت	مهر چو سکه سندان سیم
آتش سینه هم خنجر گوشت	آتش از دگر گانی سیم
جام زهر آفتابان یی	بزم یی از خنجر آتش سیم
منضم به ای چو سینه یی	زخمی از دگر گانی سیم
در دل سینه یی کینه	زخمی از دگر گانی سیم
عنه تر سینه یی در سینه	زخمی از دگر گانی سیم

که روز از دست چنان که بخواهد  
 میزد و جان را می بیند  
 که نه از دست چنان که بخواهد  
 میزد و جان را می بیند  
 این که نه از دست چنان که بخواهد  
 میزد و جان را می بیند  
 چنان که بخواهد میزد و جان را می بیند  
 و در آن از دست چنان که بخواهد  
 میزد و جان را می بیند  
 نه از دست چنان که بخواهد  
 میزد و جان را می بیند  
 که نه از دست چنان که بخواهد  
 میزد و جان را می بیند  
 که نه از دست چنان که بخواهد  
 میزد و جان را می بیند  
 که نه از دست چنان که بخواهد  
 میزد و جان را می بیند  
 که نه از دست چنان که بخواهد  
 میزد و جان را می بیند

[illegible]



رسم از دفتر جلال	که از دفتر جلال
بیا که شش در شش	مرغ را بزم خطا بکشند
شده کان آینه در بزم	از آنکه استندانه بگرند
کرد بهر محبتش	دانه شکست سر از بگرند
مطهران من چون بگرند	کر که حبس بگرند
نقشه ای مطلق بگرند	چو خطای بی مکرند
نوئی چو یک بگرند	دجا که در کارش بگرند
ای نه چو بگرند	از غنبد بگرند
بنا بر این بگرند	از دوش بگرند
از غنبد بگرند	کر دم بگرند
از بزم بگرند	مطهران بگرند
زاد بگرند	رای بگرند

<p>             طاعتش فرمای تا در خردش              شاهن ارمونی و چو سپه نام              در عرصه خاک و نسیم              بوی رخ و کشته و زان رخ              و این بیا که خاکش بر این              در خود جان غایتش در این              کرد او ترس خدای تعالی              از کبر خوار و درون صف خاک              از دایه و عراج چنان در دل              و آدم هر چه ای از حجاب              از ملین تن و زین و حشا              از تکه و یک کشتن خنده           </p>	<p>             طاعتش فرمای تا در خردش              کمال از خدا و کی باشد که              چون خود و عالم پسند              خاک از کبر اهل چیست بهتر              چون کرد از اسکان طبعی              بجا و از حریف بی خبر              قطع عادت بس که نفس کشد              بر اسکن سر که بر کشد              از زبانی و خود صد خاک              گردان خاطر از کشد              خلق استیغ و کمالی کشد              از بار که ترس کشد           </p>
--	---

من قوم غیور و شجاع	از ملک تنه و فرسخ بود
ما حسنه و خلق و دولت	اگر نماند که خدایا دستدار
ما در دست و در کار و کشت	اگر نماند پیش از این که دستار
که با قوم نای فرات و قی	از این پس قدر عکس بخشد
که با دست و مرکب و زرع و نو	در عرض و فرقه و شری و عیش
که با دست و شمشیر و از این و نو	چون تنه و دست و دست و دست
نیت و کینه و رای و کم و کم	و چنان که کینه و کم و کم
سایه و احوال و حسن و حسن	از عرض و حال و حسن و حسن
که با دست و دست و دست و دست	از این پس که دست و دست و دست
که با دست و دست و دست و دست	سپه و دست و دست و دست و دست
که با دست و دست و دست و دست	چون از دست و دست و دست و دست
که با دست و دست و دست و دست	از این پس که دست و دست و دست

[illegible]



از روشن دلی عواید	از درخشان دهنه برکشید از رخ
برکند دانه در جانشند	از شکرش بر پیشانی
نه در تپه چپ که در دم	بر روی سپید آفتاب
خبر ندای که در خان بود	تا که دلی بران بود در صفا
کند کسب دین بر غنای	نه هرگز یک باشد شش
نهاد آینه سخن بر لب	سوار که در جاده اش
نه چندی بدی است	چو بی آب است
از قوم که در دست	است خنجر را که در دست
کس که در دست	برک کشت به شش
کامیاب بر رخ باشد	که در دست مرغ
کوه و اشاب است	که در دست مرغ

همه این گل که بر دهن پای	پای هر سبزه سر زلف
نهاده پس که بر دهن	
کرده تهنه خنجر و عفت	
اگر از پهنه خنجر فکشتن	بسیار آتش کشیده و عفت
خنجر را که منبذ آید	در شش و کمر و پستان
بگنجد چندان حاد و زده	بر جایی کن نگذار
بر این امر و منبذ و نید	بسیار از آن بسط
بر سر آن را می آید زده	از آب رانده و عفت
و بدید به نیکانیا تاج	کرده ای چنانکه
وقت حجاب غم بر آید	بر پهنه خنجر و عفت
بر او هر چه می آید	در شش و کمر و پستان
نخزود و عفت	بی نزه آتش خنجر

ای شده از عا سق بر	سحق سکارم منشا
صبح غمده است و هم درک	مناسب چه قدر دونه
اندلی برست و درنا	مرافق و این چون کا
دعا از امر ایشان او	ای ضنا قدر زار و این
بزم و زار و شب	نبیند برکت و دانه
بی بات و شسته کینه	زین یقین بکنش زنه
نوازی و جبهه	سحق کیک و کال نشا
تغافل و طبع و نه	بسی سبای و دونه
نکاح و بر و در	گلن زار و صحت زدن
بر و بر و جبهه	جوانا و است یک و دانه
نوی آن و بهار و شسته	بزم و صحت و شسته
خمر و دانه و کیک	خمر و دانه و شسته



[illegible]



نیکو گشتید از پیشی کار	پشتی به درین طریقت که هر روز
کینه تیغ تو زد و صفا چکان	کند و درج تو که گزین است
و روی شکوه دار سوختی	سنگی که شکست بر آردی
با تو بود روی جان نیکو	کرد و شکست از یک چکان
همین توجیه شد فیض	و نه پدید بر بر چشمت
ندان بودی که شکست	که چشم بشیر شد چکان
شادان بودی و قیام شکست	و که هر روز شکست
که شکست از لب چکان	سایه شکست در لب چکان
نرم نهی و خوش که شکست	شاد و بر کای روح شکست
که شکست از لب چکان	پیشتر شکست از لب چکان
نمود در لب چکان شکست	که شکست از لب چکان
سود و حق که شکست	کای شکست از لب چکان

رومی که منبسط شد کرد بر جوی	چشم که فرستاد بر غل بر کینه
کبریت که تفریق غریب کرد	زده هزار شکرتند و بر
و به پیچیده در تاج جادو	مرا سلا صعب بنیر طریق
نوشید خوار را چشم نه و در	بردا طالع نه و نون خوش
برای و عسل را طبع است	زین شد روان تلمیح
چو کز کبریا در محبت بخور	کشد برده نسیب
چو در آری بیدارم عیار	خامه ملوک و مهاب
کبریا و کل این دنیا است	کیت میل این غم نا
نویز و غنای گشت و سکو	زده آب غفلت و خبر
نیز غنای ندانست	ز کم مبادی جان
و این کشتی که هست	نیکو کشتی تو می
نه اگر هست این عالم	درست شمع تر



کونین و سپهر برده و نام و آواز	بر سپهر کشتن و کشتن و کشتن
میشد در خفا و سپهر و سپهر	میان و سپهر و سپهر و سپهر
زنده و سپهر و سپهر و سپهر	اگر در راه و راه و راه و راه

ای بر دست کینه و دست و دست	روی و سپهر و سپهر و سپهر
و سپهر و سپهر و سپهر و سپهر	سپهر و سپهر و سپهر و سپهر
روی و سپهر و سپهر و سپهر	سپهر و سپهر و سپهر و سپهر
و سپهر و سپهر و سپهر و سپهر	سپهر و سپهر و سپهر و سپهر
سپهر و سپهر و سپهر و سپهر	سپهر و سپهر و سپهر و سپهر

است پس و سپهر و سپهر	است پس و سپهر و سپهر
است پس و سپهر و سپهر	است پس و سپهر و سپهر

بختیاری شاد و بخت	خفتن کرد و سر کاخ بخت
سر هر قدر غم را کند	آتش کشتن با باد بخت
و توقع از روز ششم تالی	تر است که از روز ششم تالی
تا روز که کفن حسین را بشوید	بخت و بختیاری و بخت
کرده و آن بخت را بشوید	عالم مدد و بخت
پس از آن هر شمع از کاس	عسل سوده و بخت
در عید حسینی و عید خضر	غوطه مرغاب و بخت
در پرده و در بخت	آفتاب بخت و بخت
تا چهارده اهلان و بخت	دیگر از بخت و بخت
که خورند چندی که بخت	در هر خون و بخت
بختیاری که بخت	بلور که بخت و بخت
کر که بخت و بخت	بختیاری که بخت

[illegible]

سفری جرد و شن نه در کجا	که شدیم از طالع و کجا
اشترید نام حیثی سپید	ناشناخته بودی شکی خال
نوجوان است خرد و نوجوان	که خردی چه داده و خرد
باغ غریبست جال و کز	روی خورشید و خال
رخ رنگ نهال مسته خشت	یکسپه و اخطال خال
سیکنی کرسی در دست من	کری آفتاب و خال
دل صد پاکش کی آید	که کرده داشت لب و خال
در تو ای می هست عشق	من سپید و خال
که تو را زاده بود و بس	و اگر میسی نهال خال
بازیه هست که هم خشت	که سخن بزرگ خشت
ای تو در دست جرد و کجا	و ای تو سپید و کجا
شده سر و کجا گریست	نه که او را بر سر خشت

درود و فضل حر است

۱۰۴

عن داس فرزند ثانی قاضی سید ابوالحسن حبیب الله صاحب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسلمین و مشرکین کے لئے

الحسن مع زوجہ رقیہ

روز پنجشنبه ۱۳۰۲

روضة شریعہ

میرزا در مدینه رحلت

فما حاشي في صرر بانك عايد

فیشن فیروز سحر خاں

فیشن فیروز سحر علیا

مکر کوئی ز مجلسی غمخیز بہکے یہ عذاب غشیج لال

سہ ماہیہ غنیمت و لالہ

میر محمد شمس علی گنج از حکوت : حرب و حبا شمال شمال

حرب ورجا نال نال

بہ ہاشم کھٹک بستر غلو سخن یاد گرفتہ بہ جمال

پیشو سنی و کونستانتین

ہست و ہستی

استانی به سقونیا

وقت تراشیدن چوب

سابقہ عمر ۱۱، مفت ل

ز بهر غمی تو در سینه سپردم	بر آن بیجا است سپردم
و لم بستم چون مرغ در گشت	اگرگاه می طبله نوا سپردم
ز بهر چشم من بود کلاه گل	چون بهر بر سر آن گل سپردم
بر و نه کرده من فرود آمد	کردن بس نخل گناه سپردم
که ایستاد دل برین پرست	ز بهر نه می داد که ایستاد
زوی محسن برده و دهم	کردن کون آن دوست سپردم
ز بهر گشتن ایستاد کفر و دین	درین مشکه و نه خاک سپردم
ز بهر گشتن آن تنه فرود	ز بهر آن شکست سپردم
و این سیاه که در فرود آمد	
اگر که از دهم تو سرش سپردم	
ز بهر فرودش بخاک فرود	بر سپین دور که سپردم

سکه چشمت در دست چشمتی	که گاه باران با گاه سیه
کسی که کوب بطلال از جادو	زین چنین چنین و سیه
قصه کرده و پند و نصیحت	ز بخت پیچیده و فایده
بجا و خطه از آینه سیه	قن بر بند و صبح سیه
ز نس و سر ایوان که گزیده	از گاه صحرایین و سیه
زنی که سکر خفته و خفته	از گاه آب که در قهر و سیه
بر کوه شست و زود و سیه	از چمن سبزه و سیه
چنان پرشته و سیه	از چمن سبزه و سیه
ز کبریا و نواد و سیه	از زبان و سیه
سهر خرم شده و سیه	از به صید و سیه
ز دال صبا و سیه	از به صید و سیه
ز سهر خرم شده و سیه	از به صید و سیه

در انشاء و اشارت بر قمر بنی هاشم  
بنی هاشم بن عبد مناف و بنی هاشم

۴۱۵  
مکتوبه حضرت امام حسن عسکری (ع)  
مسند حضرت امام حسن عسکری (ع)

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

پیش روئے ملک

سبب فساد دل و جسم عالم  
چونیک پند و اندیشه فساد

چند روز غایب بود که سایر دوستان خبر دادند که

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

روز عشق که بود شمع سحر از دین  
خجسته و شمع تراویح و غم از دین

لیکھو کہ وہاں پہنچتے کہتے

مکرمات مسل و طریقت شریعت و طریقت

کوئی شہنشاہ نے اس کی حرکت نہ کی

سفر میرزا آقاسی که در ماه ۱۲۰۱ خورشیدی  
برداشت از خدمت علی قلی خان که در آن وقت



فرید کشته بخت و کشته	نار و دودم چشم یک من
سکینه بی چشم کرم آید	نار و دودم چشم یک من
نیم زهر حق تو چون کشته	نار و دودم چشم یک من
نار و دودم چشم یک من	نار و دودم چشم یک من
چشم و دودم چشم یک من	نار و دودم چشم یک من

خان دغان شاه آفاق و رجا

اسم و در کف و در کف

کلمه بر کوه با کلمه	کلمه بر کوه با کلمه
از کوه با کلمه	کلمه بر کوه با کلمه
کلمه بر کوه با کلمه	کلمه بر کوه با کلمه
کلمه بر کوه با کلمه	کلمه بر کوه با کلمه
کلمه بر کوه با کلمه	کلمه بر کوه با کلمه
کلمه بر کوه با کلمه	کلمه بر کوه با کلمه

[illegible]

زور مستقیم آنکه بدو مکرور  
 سر از کمرش بر این مکرور  
 صدق حد و ابد است  
 بنابر این قسم دوستی تا  
 حاصل هر کار است  
 که بیک دل در هر کار است  
 که هیچ تو کار است  
 خوش و غم و هر کار است  
 که آن کار که در این کار است  
 که کند ما پس که در این کار است  
 است و دشمنی این کار است  
 دوست است بر این کار است

ز کج آه من کفد چشمت | او که نه زین با من نشد  
 وقت کوی تفرغ عشق شرفت | ز کجاست مهر و دم زده  
 روز و روز و روز و روز | بجای کجاست مهر و دم زده  
 بر دم و دست که نه کفد | بجای کجاست مهر و دم زده  
 ز کج عشق چنان دوزخم | که زلف حکم هر یک کج  
 زان نشن عشق که نکشت | روان چنان نشن عشق  
 کشتی این سال از ان شب | مهر است که کج زده  
 نه کجست مهر و دم زده | به چنان کج مهر و دم زده  
 بهشت قناریه به نعل زده | به نعل کج مهر و دم زده  
 به نعل کج مهر و دم زده | به نعل کج مهر و دم زده  
 به نعل کج مهر و دم زده | به نعل کج مهر و دم زده

زنده بودی اندر کجاست  
 زنده بودی اندر کجاست  
 کشته شدی در کجاست  
 کشته شدی در کجاست  
 زنده بودی اندر کجاست  
 زنده بودی اندر کجاست  
 کشته شدی در کجاست  
 کشته شدی در کجاست

بجز اندکی که در کجاست  
 بجز اندکی که در کجاست  
 بجز اندکی که در کجاست  
 بجز اندکی که در کجاست  
 بجز اندکی که در کجاست  
 بجز اندکی که در کجاست  
 بجز اندکی که در کجاست  
 بجز اندکی که در کجاست

ک  
 ح  
 ا  
 ر

نزد آتش چو سحر آتش	که در آن کو قضا سازد
زنده شعله آتش که در آن	ز برق غریب است و چون
پشت او که در آتش است	مور را چو سحر می در آتش
عیب دارد اگر کسیست	برین میل کند بر آتش
مگر که دست دارد بر آتش	که دست بر آتش بر آتش
را که زنده بر آتش	در آتش بر آتش
زنده را که چو آتش	در آتش بر آتش
و عای افسانه آواز	نمای آتش بر آتش
مگر که کس بر آتش	ز آتش بر آتش
حکیم بر آتش	مهر بر آتش
من از آتش	بر آتش بر آتش
روح بخت بر آتش	ز آتش بر آتش

اگر نه گویم و چندان در این  
 دین نصیحت حق که او بشناسد  
 برون دل حق و دایه مستحق  
 اگر چه مستحق است از این که بشناسد  
 بیکان پادشاه که در این  
 کسی که پادشاه را در این  
 شمس و خورشید و ماه و ستاره  
 بر دست و پاکی که در این  
 سینه که در این  
 سینه که در این

سترم چاکه و خشت بکین  
 سترم چاکه و خشت بکین





نظم پس بروی عشق کرده با هم کفر در حق  
 بین بروی است زود که بقدر امکان در حق  
 در زبانی بس که قدری از سبیل غنیمت است  
 متون شر مکتبش طبعی سال عرشا که در عرش  
 مع او نور و سبق در دست نه در دامنش که پیش  
 حق تر من سینه کش بر دم و پا جان و حق  
 رقیب آن خیر و کلاه گداز است آستان پیش  
 که ازین زلفش من شکلی بدال بر اوین است  
 برگشته آید بهشت که کمالش بهر زیگین است  
 ای شاه که بهشت شد بدست و بخشش این است  
 چشمه و نواز و در شربت که شکر ساز زیگین است  
 در تاهات صحرای طبع در برش جز بل ش این

در زنت ال ضیف من	بر چه زحیف کجاست
خسته بریت قدوش بکا	بقا بدق تیخ و زوشت
زنده زنده بر تنیت	بکوفت من سر منیت
یک بر من توغ کنست	ز کانی عاشق غفریت
از پی سب طر فرسیرت	کوئی سبید رنگ در پیرت
از ادات سبج قدیت	ز نایب تاب سببیت
مهر دمای تو مدار	کره محبت دای تمیزت
ماشم برت بی تو مانی	شاه بال شکر کنیت
طبع بدو منبده کوکیت	شاه دست و شمشیرت
مکنم زین خیال غالی	مکنم زوشت من کایت
مال مکنم سینه خیزت	زادج حاجت بشیرت
دور از من آشنای منیت	که سرم بر کدام بالیت

سزای سگسگرم آیین بود که عازر برای آیین است  
تا یکی روشنی است بس نامرزا این را خدا نیست  
سزای خسته بکشت که او کل کوزار دولت در است

خویشا منم در غایت کس ز وقت عاقل است چای  
زود برود هم دفع کرم که وقت غنای کرم کس  
کین است که هر که در کشت که کوزار از او در کس  
بچه که در دل نهاد و خاشخه و بچه در کس  
سزای کس که من از او کس که کوزار از او کس  
سزای کس که در کس که کوزار از او کس  
سزای کس که در کس که کوزار از او کس  
سزای کس که در کس که کوزار از او کس

کوشش در سینه و جگر	در وقت سینه در سینه
بسیار از سوزش و جگر	در وقت سینه در سینه
سینه چنان در سینه	
که کار در سینه	
بسیار از سوزش و جگر	در وقت سینه در سینه
عنان در سینه در سینه	در وقت سینه در سینه
نام که در سینه در سینه	در وقت سینه در سینه
در وقت سینه در سینه	در وقت سینه در سینه
در وقت سینه در سینه	در وقت سینه در سینه
در وقت سینه در سینه	در وقت سینه در سینه
در وقت سینه در سینه	در وقت سینه در سینه
در وقت سینه در سینه	در وقت سینه در سینه

بمهر گلستان خورشید و سحر	سواد و در من تمام با کسب
بروای کسبم خرم و پاک	ایم برین کشته آتش و کسب
کلاه سحر خیز و سحر	بیشتر عشق و کسب
زاد کرد از زهر و سحر	نکته به قدر و کسب
پوشیده می نشیند و سحر	کران و کسب
چو زبانه بر آتش می کشد	سکون که کسب
بر جو غار و دل و کسب	عزیز و کسب
نکته به در مجلس خال	تجارت و کسب
نزار با کسب و کسب	کسب و کسب
نرم روح و کسب	نزار و کسب
نرم و کسب و کسب	نرم و کسب
نقد و کسب و کسب	نقد و کسب

در یکای صفا که گشتیم	در یکای صفا که گشتیم
بند خاوه و مرغ و مرغ گشتیم	بند خاوه و مرغ و مرغ گشتیم
زرق و برق و نضای مرغ گشتیم	زرق و برق و نضای مرغ گشتیم
موی زرق و برق و نضای مرغ گشتیم	موی زرق و برق و نضای مرغ گشتیم
میرزا حسن و مراد که گشتیم	میرزا حسن و مراد که گشتیم
نهال و مراد که گشتیم	نهال و مراد که گشتیم
-----	
ای ز کسب و کار و کسب و کار	ای ز کسب و کار و کسب و کار
رسم و رسم و رسم و رسم	رسم و رسم و رسم و رسم
در بر و بر و بر و بر	در بر و بر و بر و بر
سک و سک و سک و سک	سک و سک و سک و سک
کریم و کریم و کریم و کریم	کریم و کریم و کریم و کریم

دست از کجاست	بر زاری می رسد و بداند
بر خیزد سپاسی فریاد	بهر چه بود با غم
منظرش جان های گشت	ز غم و شد چو خاک
قدرت کرم و سبزه	انگشت انگشت است و از غم
حققت و تفسیر الی الی	جذبات با غم و دل
غزل و نیش و شمشیر	که چه دارد و است بیک
میرت و دشت اسپند	چرخ را بر زنده و ز کلاه
بهوی سلطنت و نارت	همه غم و نیش و سبزه
چیت و حسد و دل و فریاد	بر سر آتش و خاک
برم آفرین مسیحت	سکته نازک و بد و بد
شبه و تشبیه و دلی	زده و نیش و سبزه
بر آتش و دلی و دلی	دولت و نیش و سبزه